

بسم الله الرحمن الرحيم

ارزیابی کاربست علامت های حقیقت و مجاز در کشف معنای موضوع له

سید امیر حسین موسوی نیا¹

حجت الاسلام بنی عصار دز فولی زید عزه

چکیده

بررسی میزان کاربرد علائم حقیقت و مجاز در فرآیند فهم معنای موضوع له، علاوه بر شناخت عمیق هر علامت، این قدرت را به پژوهشگر می دهد که در هر شرائط، تشخیص صحیحی نسبت به علامت مورد نیاز داشته باشد سعی نگارنده بر آن بوده تا بعد از تحلیل تعاریف موجود در کتب الموجز و دروس فی علم الاصول، به نقد آنها دست یازیده و این فرض را مطرح نماید که شک بدوی نباید معیار نیاز به علامت ها قرار بگیرد و به همین علت، صحت حمل، جزئی از علامت ها نخواهد بود. از دیگر دستاوردهای مقاله پیش رو بررسی میزان کاربرد این علائم با دو معیار «دقت در کسب معنای موضوع له» و «سرعت رسیدن به معنای موضوع له» و اثبات برتری اطراد در مقایسه با قول لغوی و تبادر از جهت دقت و برتری قول لغوی و تبادر نسبت به اطراد از جهت سرعت انتقال است. البته قول لغوی می تواند از نظر دقت همردیف اطراد باشد که البته این مسئله به نوع عملکرد مدون آن بستگی دارد.

کلید واژه

علائم حقیقت و مجاز، موضوع له، تبادر، صحت حمل، اطراد، تنصیص اهل لغت

¹ طلبه پایه 3 مدرسه آیت الله بهجت

مسئله های اصول فقه به دلیل تاثیر ویژه ای که در استنباط دارد همواره مورد کنکاشهای عالمانه دانشمندان مسلمان بوده است. مباحث دارج این علم به گونه ای است که نیازمند مبادی تصویری و تصدیقی مهمی است. فقدان طرح این مبادی در سایر علوم دینی، مقتضی تدوین مقدماتی در ابتدای کتب اصول فقه بوده است. علامات حقیقت و مجاز از مهمترین این مقدمات بوده و معرکه الآراء دانشمندان اصول فقه شده است.

به جهت اینکه قواعد اصول فقه، همان عناصر مشترک مورد نیاز در فقه می باشد، مقدمات اصول فقه نیز ناظر به مباحث فقهی شکل گرفته است، لذا این علامات برای تأثیر در فرآیند استنباط از ظرفیت های بالایی برخوردارند تا آنجا که ممکن است، تفاوت آراء در آن، به اختلاف فتوی منجر شود.

برای فهم جایگاه علامات، باید ابتدائاً از معنای موضوع له و غیر موضوع له مقدمه ای بیان گردد. همانطور که در علم بلاغت بحث می شود، هر کلمه یک معنای موضوع له دارد که در استعمال می تواند از این معنا خارج شود و معنای غیر موضوع له برای خود اتخاذ کند، به استعمال لفظ در معنای اول، استعمال حقیقی و در معنای دوم، مجازی گویند.

از آنجایی که مجتهد با متن أدله سروکار دارد باید بتواند معنای موضوع له را تشخیص دهد تا به معنای درست دلیل دست یابد. مثلاً در صورتی که فقیه با آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الأنفال/41) روبرو می شود، باید معنای «غنیمه» را به طور صحیح بداند تا اراده خداوند بفهمد.

گاهی اوقات یک مجتهد در معنای موضوع له یک کلمه شک می کند به این بیان که دو معنا را در دست دارد و نمی داند کدام معنا، معنای موضوع له برای کلمه است و یا تنها یک معنا را در دست دارد و شک دارد که این معنا، موضوع له است یا غیر موضوع له؟.

در چنین زمانی بر مجتهد است که به علائم حقیقت و مجاز رجوع کند تا از این ابراز اصولی استفاده برده و معنای مورد نظر را (یعنی هر کدام از موضوع له یا غیر موضوع له) بیابد.

در کتب اصولی چند راه برای کشف معنای موضوع له و غیر موضوع له وجود دارد. همواره، راه هایی که به یک هدف ختم می شوند، دارای تفاوت هایی هستند که اگر چنین نبود، آنها را متفاوت نمی خواندند و راه ها بسته به نوع حرکت و نوع هدف متفاوت خواهد بود. علامات حقیقت و مجاز نیز از این قاعده مستثنی نمی باشند و از طرفی با توجه به کاربردی بودن این علامات، ملاکت تمایزشان نیز مربوط به مرحله عمل می باشد لذا باید بررسی گردد که در کدام یک از این علائم کارآمدی بیشتری وجود دارد؟ ملاک کار آمدی را می توان «دقت در کسب معنای موضوع له» و «سرعت رسیدن به معنای موضوع له» دانست.

لازمه اینکه معنای کاربردی یافت شود این است که در ابتدا علامت ها تعریف شود و تعاریف موجود در منابع در صورت نیاز تصحیح گردد و بعد از آن، علامات به عرصه عمل کشانده شود، تا اشکالاتی که در مرحله عمل ظهور می کند شناخته و برطرف گردد.

بنابراینچه که گذشت در این مقاله سعی شده تا در ابتدا تعریف های مناسبی برای علامات ذکر شود. این تعریف ها، همان تعاریف موجود در دو کتاب «الموجز فی علم الاصول» و «دروس فی علم الاصول»^۲ به همراه اصلاحات لازم خواهد بود

بعد از ارائه تعاریف به بیان چند اشکال و در نهایت به مقایسه علائم برای استخراج علامت کاربردی پرداخته خواهد شد.

مفهوم شناسی علامت های حقیقت و مجاز

بررسی دلالت واژگان از اهداف علم اصول فقه است. یکی از پیش نیازهای دلالت، فهم معنای موضوع له هر واژه است. دانشمندان اصول فقه، برای کشف معنای موضوع له علامتهایی را ذکر کرده اند که نقد هر یک نیازمند تحلیل و مفهوم شناسی تعاریف ارائه شده است.

تبادر

ریشه «باء و دال و راء» به معنای شتافتن به سوی چیزی می باشد، همانطور که ابن فارس در معنای این ریشه بیان می کند «الباء و الدال و الراء، أصلان: أحدهما كمال الشيء و امتلاؤه، و الآخر الإسراع إلى الشيء»⁴، «باء و دال و راء دارای دو اصل معنایی می باشد؛ یکی از آنها کمال و پر شدن شیء است، و دیگری سرعت گرفتن به سمت چیزی».

در لسان العرب برای تبادر معنای «شتافتن» ذکر شده است که نزدیک به معنای ریشه ای خود دارد «تَبَادَرَ الْقَوْمُ: أسرعوا... ابْتَدَرَ الْقَوْمُ أَمْرًا وَ تَبَادَرُوهُ أَي بَادَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَيْهِ أَيْهُمْ يَسْبِقُ إِلَيْهِ فَيَغْلِبُ»⁵ «تبادر القوم یعنی سرعت گرفتند... ابتر القوم و امرا و تبادروه یعنی بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر به سمت چیزی شتاب کردند، هر کدام پیشی بگیرد به سوی آن، پیروز می شود»

³ تنها منابع اصولی که در این مقاله مورد استناد واقع می شود دو کتاب مذکور می باشد.

⁴ معجم المقاییس اللغه، 1404ق، ج 1، ص: 209

⁵ لسان العرب، 1414ق، ج 4، ص: 48

اصطلاح «تبادر» در علم اصول، رسیدن یا سبقت معنا به ذهن می باشد که تناسب آن با معنای لغوی اش روشن

است. تعریف اصطلاحی در دو کتاب اصولی به اینصورت ذکر شده؛

«تبادر همان سبقت معنا به فهم است، از خود لفظ به تنهایی نزد اهل آن لغت و این دلالت می کند بر اینکه مستعمل

فیه، معنای حقیق می باشد»⁶ الموجز، «تبادر از لفظ یعنی رسیدن معنا به ذهن، از لفظ»⁷ حلقه ثانی.

در ادامه برای اینکه تعریف نهایی برای این علامت بیان شود، لازم است نسبت به نظرات دو کتاب، نکاتی ذکر

گردد؛

در کتاب الموجز به تصریح بیان شده است که برای تبادر، باید لفظ به تنهایی استعمال شود، یعنی در جمله استعمال

نگردد و این تصریح در متن مذکور از کتاب حلقه بیان نشده است. وجود قرینه معینه گاهی نیاز است چرا که بعضی

اوقات نبود آن، خود باعث می شود که چند معنای موضوع له به ذهن بیاید درحالی که ما در مقام فهم یک معنای

موضوع له خاص، و دیگر معانی غیر موضوع له که ارتباط با آن معنای موضوع له دارند، می باشیم و اگر قرینه معینه

نباشد، معنای موضوع له خاص، روشن نخواهد شد.

همچنین اهل لسان بودن صاحب تبادر مسئله مهمی است که لازم است در تعریف تبادر ذکر شود چرا که غیر اهل

لسان یا تبادر ندارد و یا تبادری ناقص خواهد داشت لذا هر کسی توانایی انجام تبادر در هر لغتی را ندارد، این نکته در

الموجز تصریح شده بر خلاف حلقه ثانی.

برای روشن تر شدن مطلب، مناسب است که چرایی «به ذهن رسیدن» نیز بررسی شود. علت به ذهن آمدن معنا در

این دو کتاب اینگونه بیان شده است «برای حضور معنا در ذهن به جز قرینه یا وضع، سبب دیگری وجود ندارد، مورد

⁶ «التبادر: هو سبق المعنى إلى الفهم من نفس اللفظ مجرداً عن كل قرينه عند اهل اللسان، و هذا يدل على أن المستعمل فيه معنى حقيقى»

الموجز فى اصول الفقه، 1439ق، ص 17

⁷ «التبادر من اللفظ أى انسباق المعنى إلى الذهن منه» دروس فى علم الاصول (طبع دارالمتنظر) 1405ق، ج 2 ص 58

اول قطعا منتفی است همانطور که مفروض است بنابراین مورد دوم ثابت می شود»⁸ در حلقه ثانی، همان مفهوم الموجز با بیانی متفاوت بیان شده است «معنای مجازی جز با اضافه کردن قرینه، از لفظ متبادر نمی شود، بنابراین اگر تبادر بدون قرینه رخ داد، نشان دهنده این است که متبادر معنای حقیقی می باشد»⁹

جمع بندی مطالب: هنگامی که یک لفظ به تنهایی و بدون اینکه هیچ قرینه صارفه ای¹⁰ در کنار آن به کار برود استعمال شود، یک معنا¹¹ از میان دیگر معنایی موجود،¹² به ذهن اهل لسان خطور خواهد کرد که آن معنای خطور کرده به ذهن، معنای موضوع له برای لفظ خواهد بود و دیگر معانی، معانی غیر موضوع له می باشند. به این نوع خطور کردن، تبادر می گویند.

نسبت به علت تقدمیت یک معنا از میان دیگر معانی، باید دانست که معانی دیگر (معانی غیر موضوع له) تنها زمانی به ذهن خطور می کنند که قرینه صارفه وجود داشته باشد، و بنابر فرض مذکور در تعریف، هیچگونه قرینه ای در کار نیست لذا تنها معنایی که به ذهن خواهد رسید، معنای موضوع له خواهد بود.

صحت حمل

⁸ إذ ليس لحضور المعنى في الذهن سبب سوى أحد أمرين، إما القرينة، أو الوضع، و الأول منتف قطعاً كما هو المفروض، فيثبت الثاني « الموجز في اصول الفقه 1439ق، ص 17

⁹ «لأن المعنى المجازي لا يتبادر من اللفظ إلا بضم القرينة، فإذا حصل التبادر بدون قرينة كشف عن كون المتبادر معنى حقيقياً» دروس فی علم الاصول» (طبع دارالمنتظر) 1405ق، ج 2 ص 58

¹⁰ «قرینه صارفه» اصطلاحی است در مقابل «قرینه معینه»، به این معنا که قرینه ای در استعمال می آید و باعث می شود که ذهن به معنای غیر موضوع له لفظ منتقل شود، اما در قرینه معینه، قرینه استفاده می شود تا ذهن، به معنای موضوع له مورد نظر، از میان دیگر معانی موضوع له، منتقل شود

¹¹ گاهی ممکن است که تنها یک معنا نباشد بلکه چند معنا باشد

¹² البته برخی عقیده دارند که دیگر معنایی نیز به ذهن می رسند اما معنای حقیقی از میان دیگر معانی زودتر به ذهن می رسد. در نهایت به نظر می رسد که گاهی اوقات این چنین خواهد بود.

ایجاد رابطه این همانی میان محمول و موضوع در قضیه را حمل می گویند این رابطه گاه مربوط به مفهوم و گاه مربوط به مصداق موضوع است در صورت نخست حمل اولی و در صورت دوم حمل شایع نامیده می شود. از آنجا که موضوع له ارتباط مفهومی با لفظ برقرار می کند حمل اولی را ملاک تشخیص آن دانسته اند بنابراین مراد از «حمل» در علامت «صحت حمل»، حمل اولی است.

دانشمندان علم اصول فقه با تعابیر مختلفی به تعریف این علامت پرداخته اند از میان این تعاریف، به تعاریف زیر اشاره می شود: «حمل بر دو قسم است؛ حمل اولی ذاتی و آن زمانی است که محمول از نظر مفهومی همان موضوع باشد به این صورت، آنچه که از یکی از آن دو فهمیده شود همانی باشد که از دیگری فهمیده شود با اختلافی که بین این دو موجود است در اجمال و تفصیل... بدان که مقصود از اینکه صحت حمل یا صحت سلب علامت برای حقیقت و مجاز است، همان قسم اول است بنابراین صحت حمل و هوهویت وحدت مفهوم و معنا را مکشوف می سازد و این عبارت دیگری از وضع یکی از آن دو برای دیگری است، همانطور که صحت سلب، خلاف این مطلب را مکشوف می سازد»^{۱۳} و شهید صدر نیز همین مضمون را در حلقه ثانی ذکر می کند.^{۱۴}

البته ایشان این علامت را مردود دانسته اند چرا که نمی تواند معنای موضوع له را روشن سازد: «حقیقت این است

که صحت حمل، تنها علامتی بر این است که محمول، همان معنای مراد است اما اینکه این معنای مراد در جانب

¹³ «أن الحمل على قسمين: الأول: الحمل الأولي الذاتي، وهو ما إذا كان المحمول نفس الموضوع مفهوماً بأن يكون ما يفهم من أحدهما نفس ما يفهم من الآخر، مع اختلاف بينهما في الإجمال والتفصيل... اعلم أن المقصود من أن صحة الحمل أو صحة السلب علامة للحقيقة والمجاز هو القسم الأول فصحة الحمل والهوهوية تكشف عن وحدة المفهوم والمعنى وهو عبارة أخرى عن وضع أحدهما للآخر، كما أن صحة السلب تكشف عن خلاف ذلك» الموجز في اصول الفقه، 1439 ق، ص 18

¹⁴ «و منها: صحة الحمل، فان صح الحمل الأولي الذاتي للفظ المراد استعماله على معنى ثبت كونه هو المعنى الموضوع له، وإن صح الحمل الشائع ثبت كون المحمول عليه مصداقاً لعنوان هو المعنى الموضوع له اللفظ، و إذا لم يصح كلا الحملين ثبت عدم كون المحمول عليه نفس المعنى الموضوع له و لا مصداقه». دروس فی علم الاصول (طبع دار المنتظر)، 1405 ق، ص 58 و 59

محمول آیا همان معنای حقیقی برای لفظ است یا مجازی، راهی برای تعیین آن از صحت حمل نیست، بلکه چاره ای نیست جز اینکه انسان به مرتکزاتش رجوع کند تا این معنای موضوع له را تعیین کنند»¹⁵

همانطور که در کتب بلاغی بحث می شود، هر استعمال مجازی نیاز به قرینه دارد، و در صورتی که یک استعمالی، بدون قرینه باشد، یا استعمال مجازی نیست، یا اینک مجاز غلط است. فرض دوم از بحث فقهی خارج است چرا که ادله تبعیدی شیعه، در اوج بلاغت و فصاحت می باشند لذا از استعمال غلط در موردشان احتمال نمی رود. بنابراین یکی از ارکان شناخت استعمال مجازی قرینه می باشد، اما همانطوری که مشاهده شد، در حلقه ثانی اشاره ای به آن نشده است.

در نهایت اشکالی که در کتاب حلقه ثانی مطرح شده، می توانست با اضافه کردن عبارت «بدون ذکر قرینه و بدون در نظر گرفتن آن» حل شود. به این بیان که اگر صحت حمل انجام بگیرد و قرینه (=قرینه صارفه) در آن ذکر نشود، قطعاً متوجه می شویم که معنا، موضوع له است، اما اگر قرینه ذکر شود، آنگاه است که متوجه می شویم، معنا قطعاً موضوع له نیست چرا که اگر موضوع له می بود دیگر نیازی به آوردن قرینه نبود چرا که قرینه تنها در جایی ذکر میشود که معنا موضوع له نباشد.¹⁶

¹⁵ و الصحيح أن صحه الحمل إنما تكون علامه على كون المحمول عليه هو نفس المعنى المراد في المحمول أو مصداق المعنى المراد، أما أن هذا المعنى المراد في جانب المحمول هل هو معنى حقیقی للفظ أو مجازی فلا سبیل إلى تعیین ذلك عن طریق صحه الحمل، بل لا بد أن يرجع الإنسان إلى مرتکزاته لكي یعیّن ذلك. «دروس فی علم الاصول (طبع دار المنتظر)، 1405ق، ج 2 ص 58

¹⁶ البته از بیان شهید صدر در ذیل اشکالی که مطرح می کند، می توان الهام گرفت (آن قسمتی که می گوید بل لا بد أن يرجع الإنسان إلى مرتکزاته) و یک تصور ناصواب را نسبت به زائل کرد که در ادامه خواهد آمد.

جمع بندی مطالب: اینکه در اصول فقه بیان می شود صحت حمل، دلیل بر موضوع له بودن معنا برای لفظ است، یعنی اینکه اگر قرار است معنای یک لفظ، معنای موضوع له آن باشد، باید بینشان رابطه این همانی برقرار باشد چرا که مفهوم هر دو یکی می باشد و این رابطه نمی تواند بین معنای غیر موضوع له و خود لفظ به تنهایی¹⁷، برقرار باشد. و مراد از «سلب»، یعنی نفی اتحاد مفهومی موضوع و محمول، و این مسئله، دلیلی بر این است که محمول، معنای موضوع له برای لفظ نمی باشد.

اطراد:

اطراد در لغت به معنای «تبعیت کردن» می باشد، در معجم مقاییس ریشه این عبارت به معنای دور کردن ذکر شده است و معنای اطراد به معنای اصلی بازگشت داده شده است: «الطاء و الراء و الدال أصلٌ واحدٌ صحیحٌ يدلُّ علی إبعاد. به طردته طرداً... به اطرْد الشیء اطراداً، إذا تَابَعَ بَعْضُهُ بَعْضاً. و إنما در ذلک تشبیهاً، كأنَّ الأوَّلَ یطرُدُ الثَّانِیَ»¹⁸

«طاء و راء و دال دارای یک اصل معنایی که همان دور کردن است می باشند مانند طردته طردا. اطرْد الشیء اطرادا زمانی که بعضی از بعضی دیگر پیروی کند. و در این مورد تنها یک تشبیه رواج پیدا کرده گویا که مورد اول، دومی را دور می کند»

مفهوم شناسی اطراد در علم اصول:

¹⁷ بدون وجود قرینه صارفه. البته باید توجه داشت که برای اجرای این روش، نه تنها نباید قرینه ذکر شده باشد بلکه نباید حتی قرینه را مفروض دانست.

¹⁸ معجم المقاییس اللغه، 1404ق، ج3، ص: 456

« هنگامی که استعمال لفظ در افراد یک کلی، به خاطر یک حیثیت خاص، شیوع پیدا کند همچون استعمال رجل

به اعتبار مردیت در زید و عمرو و بکر با علم به اینکه لفظ رجل، برای هر کدام وضع جداگانه نشده است، کشف

خواهد شد وجود یک جامع بین افراد که لفظ به ازاء آن وضع شده است»^{۱۹}

«اطراد یعنی اینکه صحیح باشد استعمال لفظ در معنا ای که مشکوک است که آیا در همه حالات و با در نظر گرفتن

تک تک افراد حقیقت می باشد؟، پس اطراد دلالت می کند در یک استعمال صحیح بر اینکه معنای مشکوک همان

معنای حقیقی برای لفظ است»^{۲۰} حلقه ثانی^{۲۱}

شهد صدر بعد از بیان تعریف، به این علامت اشکالی وارد میکند: «و اشکال می شود به این علامت به اینصورت

که استعمال در یک معنایی، زمانی که به صورت مجازی صحیح باشد ولو اینکه در یک حالت و با لحاظ یک فرد، دائما

صحیح است و به لحاظ سائر افراد با مراقبت از همه خصوصیات و شئونی که به خاطر آن، استعمال مجازی در آن

حالت یا در آن فرد صحیح شد، نیز صحیح می باشد، بنابراین اطراد ثابت است در معانی مجازی همچنین با مراقبت از

خصوصیاتی که به وسیله استعمال صحیح است»^{۲۲}

بنابر مقدمه ای که در بحث صحت حمل گذشت، اشکال شهید وارد نمی باشد و برای عدم خلط مبحث باید قید

«دون القرینة» به اینصورت « یصح استعمال اللفظ فی جمیع الحالات دون القرینة» در تعریف ذکر می شد و محوریت

¹⁹ إذا اُطرد استعمال لفظ فی أفراد کلی بحیثیه خاصه، کرجل باعتبار الرجولیه، فی زید و عمرو و بکر، مع القطع بعدم کونه موضوعا لكلّ

واحد علی حده، یستکشف منه وجود جامع بین الأفراد قد وضع اللفظ بازائه. «الموجز فی أصول الفقه، 1439ق، ص: 19

²⁰ «الأطراد، و هو أن یصح استعمال اللفظ فی المعنی المشکوک کونه حقیقیًا فی جمیع الحالات و بلحاظ أي فرد من أفراد ذلك المعنی،

فیدلّ الأطراد فی صحه الاستعمال علی کونه هو المعنی الحقیقی للفظ» دروس فی علم الاصول ، 1405ق، ص 59

²¹ شهید صدر در اینجا با نگاهی متفاوت این علامت را پردازش می کند (که توضیح این نوع نگاه خواهد آمد)

²² و قد أُجیب علی ذلك بأنّ الاستعمال فی معنی إذا صحّ مجازا و لو فی حال و بلحاظ فرد صحّ دائما، و بلحاظ سائر الأفراد مع الحفاظ

علی کلّ الخصوصیّات و الشئون التي بها صحّ الاستعمال فی تلك الحاله أو فی ذلك الفرد، فالأطراد ثابت إذن فی المعانی المجازیة أيضا مع

الحفاظ علی الخصوصیّات التي بها صحّ الاستعمال» دروس فی علم الاصول ، 1405ق، ص 59

بحث اطراد به سمت قرینه متمایل میشد. دلیل هم این است که اگر استعمالی بدون قرینه صارفه شیوع داشته باشد دیگری نمی توان به آن استعمال مجازی گفت چرا که برای استعمال مجازی، حتما نیاز به قرینه وجود دارد، بگوییم استعمالی مطرد است که در همه حالات بدون قرینه صحیح باشد، آنگاه دیگر کسی نمی تواند اشکال بالا را مطرح کند چرا که محوریت تعریف بالا بر روی «شیوع» تنها می باشد اما با این تعریف، محوریت بحث بر روی «شیوع بدون قرینه» است و می دانیم که در استعمال مجازی شیوعی هم اگر بتوانیم درست کنیم، حتما در آن قرینه ذکر می شود.

جمع بندی مطالب:

میتوان این علامت را از دو زاویه نگاه کرد؛ یکی از این زاویه که چه سازوکاری در این علامت وجود دارد که می تواند معنای حقیقی را نشان دهد دیگری از این زاویه که در مقام عمل، برای رسیدن به معنای موضوع له، چگونه می توان از این علامت استفاده کرد. و با هر کدام از این دو دیدگاه می توان تعریفی اصطلاحی از اطراد ارائه داد.

با زاویه دید اول، تعریف اصطلاحی به این بیان خواهد بود؛ وقتی یک لفظی، برای مصادیق متعددی بدون قرینه استعمال می شود - مصادیقی که هم شباهت بایکدیگر دارند وهم تفاوت و این لفظ بر همه این ها صدق می کند - و این استعمال به حدی باشد که عنوان «شیوع استعمالی» بر آن صدق کند، مشخص می گردد که این لفظ، به ازاء جزء مشترک این مصادیق وضع شده است، و وقتی این جزء مشترک استخراج شود، معنای موضوع له به دست آمده است. زاویه دید دوم با در نظر گرفتن اینکه حداقل یک معنا (که البته مشخص نیست موضوع له است یا غیر موضوع له) در دست می باشد، بیان می شود. در این نوع نگاه معنای موجود، در استعمالات جایگذاری می شود، اگر در همه استعمالات - در حالی که در همگی آنها قرینه صارفه نباشد- استعمال از نظر معنایی صحیح بود، آنگاه گفته خواهد شد که این معنا حقیقی است و در غیر اینصورت، مجازی است.

همچنین با این نوع نگاه، در صورتی که معنای موجود، غیر موضوع له باشد و معنای موضوع له در دست نباشد، می توان به معنای موضوع له دست یافت، به اینصورت که استعمالات مختلف این لفظ را در کنار یکدیگر قرار می دهیم و جزء مشترک آنها را استخراج کرده، که این جزء مشترک همان معنای موضوع له خواهد بود.

در میان تعاریف ذکر شده در کتاب الموجز و حلقه ثانی، بخش اول کتاب الموجز با زاویه دید اول بیان شده است و بخش آخر این کتاب (مثالی که در رابطه با خمس زده شده است) با زاویه دید دوم، قسمت دوم، و در حلقه ثانی نیز با زاویه دید دوم^{۲۳}، قسمت اول بیان شده است.

قول لغوی

قول لغوی همان مطالبی است که علماء لغت در معاجم خود، راجع به لغات مختلف خود ذکر کرده اند. لازمه این که قول ایشان در این مبحث از اصول فقه مورد کاربست واقع شود، این است که ایشان در معاجم، عنایتی به جداسازی معنای موضوع له از غیر موضوع له داشته باشند و سعی نکرده باشند که همه معانی را بدون تفکیک، جمع کنند و لو اینکه غیر موضوع له باشد. بنابراین لازم است که در اعتماد به قول لغوی به سراغ معاجمی برویم که بر این شیوه کتب خود را نوشته اند

بحث از این علامت، در دو باب از کتاب الموجز ذکر شده است: ایشان در باب الفاظ توضیح این بحث را اینگونه

ذکر می کنند: «مراد از تنصیص اهل لغت این است که تدوین کنندگان معاجم لغت عربی، تصریح کنند،»^{۲۴}

²³ به نظر می رسد که شهید در بیان تعریف خود، یک نگاه کاربردی به مسئله داشته و در ضمن تعریف، طریقه کار را هم به مخاطب آموزش داده است.

²⁴ « المراد من تنصیص أهل اللغة هو تنصیص مدوئی معاجم اللغة العربیة،. الموجز فی أصول الفقه، 1439ق، ص: 20

و در باب حجج به توضیحات خود این بیان را می افزایند: «سخن تنها در صغری می باشد، عبارت است از اینکه لغوی آگاه باشد در تعیین موضوع له از غیر آن، در نتیجه آگاه باشد در تعیین معنای مجازی از حقیقی. با اینکه دأب لغویین در کتابهایشان ذکر معناهایی است که استعمال لفظ در آن شیوع پیدا کرده - تفاوتی ندارد که مجازی باشد یا حقیقی - اما می تواند گفته شود که بیشتر معاجم اینگونه هستند اما بعضی از آنها به هدف تمییز دادن معنای اصلی از معنای مستعمل فیه به خاطر مناسبتی که بین معنای فرعی با اصلی است، تألیف شده اند»²⁵

اما شهید صدر این علامت را در ذیل علامات حقیقت و مجاز بر نشمرده است لذا از بیان ایشان چیزی ذکر نمی شود.

بنابراقتضای سیر منطقی بحث، لازم است که در بخش بعد، نظراتی را نسبت به این علامات بیان کنیم تا در نهایت بتوانیم، در مورد کاربرد آنها، بحث کنیم.

²⁵ «... إنما الكلام في الصغرى و هي كون اللغوي خبيراً في تعيين الموضوع له عن غيره، و بالتالي في تعيين المعنى الحقيقي عن المجازي، مع أن ديدن اللغويين في كتبهم ذكر المعاني التي شاع استعمال اللفظ فيها، سواء كان معنى حقيقياً أم مجازياً. و لكن يمكن أن يقال: أن أكثر المعاجم اللغوية و إن كانت على ما وصف، و لكن بعضها ألف لغاية تمیيز المعنى الأصلي عن المعنى الذي استعمل فيه بمناسبة بينه و بين المعنى الأصلي» الموجز في أصول الفقه، 1439ق، ص: 519

گذشت که هدف این مقاله بررسی میزان کاربرد علامت هاست. با توجه به اینکه کاربرد هر علامت، بعد از صحت خود علامت باید بررسی شود، در این قسمت به بیان اشکالاتی حول علامات می پردازیم تا در صورت نیاز، علامتی از میان علامات خارج شده و یا تعریف آن اصلاح گردد که در مرحله کاربرد بتواند اثر مطلوب را ایفاء کند.

نکاتی نسبت به تبادر

وقتی سخن از تبادر به میان می آید، سئوالی به ذهن خطور می کند؛ «صاحب این تبادر چه کسی می تواند باشد؟». همانطور که در کتاب الموجز بیان شد، صاحب تبادر باید از اهالی زبان (در این مجال زبان عربی) باشد به این معنا که باید استعمالات مختلف رائج بین عرف زمان رسول اکرم ص را بداند.

مسئله دیگر اینکه «آیا صاحب تبادر، خود می تواند همان شخصی باشد که شک کرده؟» جواب منفی می باشد چرا که در اینصورت مشخص می گردد که شکِ شاک، شک بر آمده از عدم توجه بوده است و نه شک حاصل از جهل، و اساساً شک حاصل از عدم انتباه یک شک بدوی بوده و ارزشی ندارد که بخواهیم به خاطر آن علامت وضع کنیم^{۲۶}.

بنابراین نظر، تعریف تبادر محدود خواهد شد، بگونه ای که تمام مواردی که بر آمده از عدم توجه است، از بحث تبادر خارج می شود. در نتیجه شاک زمانی که می خواهد بر اساس تبادر، موضوع له بودن معنا را بفهمد، چاره ای ندارد جز اینکه به شخص دیگری رجوع کند و این مسئله خود وقت گیر بوده و از سرعت عمل می کاهد.

²⁶ ممکن است که سئوال پیش آید، با این اوصاف وقتی آنچه که در کتب فقهی از نبادر نام برده شده، همگی در حقیقت تبادر حساب نمی شوند؟ باید در جواب گفت که با مقبول دانستن آنچه که گذشت اگر در کتب فقهی نیز تبادر های ما متعلق به شاک بود، به این معنا که خود فقیه شاک، تبادر را انجام داده بود، در حقیقت تبادر حساب ن می شود.

در مقدمات گذشت که گاهی یک معنا در اختیار است و شخص می خواهد از این علائم برای استخراج معنای موضوع له استفاده کند. در چنین موقعیتی چون صاحب تبادر یک انسان است، بعید است که در زمان انجام عملیات تبادر، همه استعمالات موجود در ذهن خود را به خاطر بیاورد تا معنای موضوع له را با دقت بالا ذکر کند، لذا همچنین در مورد این علامت می توان گفت که معنای حاصله از این طریق از دقت کافی برخوردار نمی باشد.²⁷

نکاتی نسبت به علامتِ صحتِ حمل:

با توجه به فرض بحث، بیان شد که مجتهد در صورت شک حتما یکی از دو معنا (موضوع له و غیر موضوع له) را نزد خود دارد. حال؛ یا اینکه هر دو معنا (موضوع له و غیر موضوع له) نزد مجتهد هست، که در اینصورت برای هیچ کدام از 2 معنا نمی تواند حمل برقرار کند، زیرا برقرار شدن حمل، فرع بر علم نسبت به موضوع له بودن یا غیر موضوع له بودن معناست چرا که برای یک حمل صحیح، باید دانست که «آیا نیاز است قرینه آورده شود یا نیاز نیست؟» و این یعنی باید دانست که «آیا معنا موضوع له است یا خیر؟». حال اگر بیان شود که شخص در مقام انجام حمل (یعنی در مقام عمل)، می فهمد که «آیا باید قرینه ذکر کند یا خیر؟» باید دانست که در اینصورت، فرد با صحت حمل، برای خود تنها «انتباه و توجه» ایجاد می کند و از قبل، به موضوع له بودن یا نبودن علم داشته و این یعنی اینکه همانند مسئله تبادر شک این فرد به خاطر عدم توجه به معلومات خود بوده لذا همان مسائل در اینجا نیز مطرح می شود.

²⁷ اگر سؤال شود با وجود اینکه خیلی از معانی کلمات ما معانی ساده ای هستند و نیاز به تفکر و فحص زیاد در استعمالات را ندارند لذا در این زمان قول صاحب تبادر نیز دقت خود را دارا می باشد، پس چه طور می گوئید که صحتش اندک است؟ در جواب باید دانست که شکی که در این معنا های ساده رخ می دهد، از نوع شک بدوی است که در آن از تبادر استفاده نمی شود و آنها از تعریف تبادر خارج هستند، لذا این مسئله هنوز پایدار است.

یا اینکه یکی از 2 معنا نزد ما می باشد، که باز هم حمل در مورد معنایی که نزد ما موجود است، همان مطلب بالا
برایش جاریست. و البته حمل کردن، در مورد معنایی که در نزد ما موجود نیست معنا ندارد، چرا که صورت گرفتن
حمل، فرع بر علم داشتن به طرفین حمل است.

حال شاید سؤال شود که اگر اینطور است، چرا در کتب فقهی تعداد زیادی از این علامت استفاده شده است؟ برای
پاسخ به این سؤال لازم است که به تفصیل بررسی کنیم؛

محقق کرکی صاحب کتاب جامع المقاصد، بعد از اینکه کلام علامه حلی را در مورد تعداد نماز های واجب ذکر می
کند، بیان می دارد که مرحوم علامه، نماز میت را جزء نماز های واجب به حساب نیاورده: «و أسقط صلاة الجنائز، و ذلك
يقتضى كونه لا يرى وقوع اسم الصلاة عليها حقيقة، و كلام الأصحاب مختلف. و يرجح الحقيقة الاستعمال، و إرادة المجاز تحتاج إلى دليل،
لكونه على خلاف الأصل. و يرجح المجاز: أن المشهور كون الصلاة شرعا حقيقة في ذات الركوع، و لأن كل صلاة تجب فيها الفاتحة و لا
شيء من الجنائز تجب فيها الفاتحة.»²⁸

جناب محقق، نام صلاة را برای نماز میت، حقیقت ذکر می کند و عامل ترجیح این قول را استعمال می دانند، و
مرادشان از استعمال، همان صحت حمل است و إلا در شناخت موضوع له از غیر موضوع له، علامتی به نام استعمال
نداریم. حال یا جناب محقق قبل از شک می دانسته که معنای صلاة، حقیقتا معنای نماز میت است، که در اینصورت
صحت حمل، تنها به ایشان انتباه به معلوماتشان داده و اگر نمی دانسته اند که صحت حمل یا همان استعمال معنا
نخواهد داشت زیرا همانطور که گفته شد در صورتی که علم نداشته باشند، نمی توانند حمل کنند چون در حمل نیاز
به قرینه آوردن است.

همچنین ایشان در کتاب رسائل در مورد اینکه آیا ارض شامل خاک پخته هم می شود یا خیر، بیان می دارند «وجه

الاستدلال بها: انه عليه السلام عين للسجود الأرض، و التربة المشوية ارض قطعاً، كما أن غير المشوية أرض لوجه:

الأول: ان التربة يصح تقسيمها إليها فيقال: التربة اما مشوية أو غير مشوية، و صحة التقسيم دليل الصدق، لأن مورد القسمة يجب صدقه

على كل من القسمين و اشتراكه بينهما.

الثاني: حسن الاستفهام عن كل من الأمرين، فيقال: إذا قال قائل: هذه تربة فإنه يحسن أن يقال: هي تربة مشوية أو غير مشوية؟ و حسن

الاستفهام دليل الحقيقة.

الثالث: ...»²⁹

جناب محقق کرکی برای اینکه استدلال کنند، که آیا معنای زمین، شامل خاک پخته و غیر پخته می شود یا نه، از دو

راه استفاده می کنند که به نظر می رسد هر دو همان صحت حمل می باشد. حال یا جناب محقق قبل از شک معنای

حقیقی را می دانسته، که در اینصورت صحت حمل، تنها به ایشان انتباه به معلوماتشان داده و اگر نمی دانسته اند که

صحت حمل نمی توانسته انجام دهد دلیل آن هم گذشت³⁰

نتیجه این خواهد بود که این علامت اساساً از بحث علائم خارج است.

نکاتی در مورد قول لغوی

²⁹ رسائل المحقق الكرکی؛ 1409ق، ج2، ص: 96

³⁰ صحت حمل، در کتب فقهی زیاد استفاده شده است که ذکر آنها در خارج از بحث است.

جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی)؛ 1413ق، ج2، ص: 165

غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام؛ 1417ق، ج1، ص: 69

غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام؛ 1417ق، ج2، ص: 181

این علامت نیز همانند تبادر، از سرعت عمل بالایی برخوردار است و از نظر دقت معنایی باز می‌گردد به اینکه مدون معجم، دقت نظر زیادی در کسب معنای موضوع له داشته یا خیر، ممکن است که مدونی دقت بالایی برای جمع آوری معنای موضوع له داده باشد که در اینصورت این علامت از دقت بالا نیز برخوردار خواهد بود.

نکاتی در مورد اطراد

در مورد اطراد کلام در مورد آن دو تعریفی خواهد بود که با نگاه کاربردی بیان شده بودند. چه زمانی که معنا را بخواهیم در استعمالات مختلف به کار ببریم و چه اینکه بخواهیم معنا را از طریق اطراد استخراج کنیم هر دو مورد در مقایسه با تبادر و قول لغوی، عادتاً وقت بیشتری می‌گیرند اما می‌توان گفت که نسبت به آن دو دقیق‌تر خواهند بود، دلیل این مطلب در مورد تبادر گذشت، اما در مورد قول لغوی زمانی می‌توان این حرف را بیان کرد که فقیه به این نتیجه رسیده باشد که معاجم، در جداسازی معنای موضوع له از غیر موضوع له جهد کاملی به خرج نداده‌اند و خود به سراغ اطراد رود که در اینصورت از قول لغوی، دقیقتر خواهد بود.

نتیجه اینکه برای انتخاب علامت، در ابتدا باید دید که در چه مقامی هستیم، آیا منبعی را نیاز داریم که سریع‌تر باشد، در اینصورت تبادر و یا مراجعه به کتب لغت مناسب است اما در صورتی که مجال به گونه ایست که دقت بیشتری می‌طلبد در اینصورت باید از اطراد استفاده نمود.

جمع بندی و نتیجه گیری

با دقت نظر در علامات دریافته می‌شود که وجود صحت حمل در میان علامات، از فایده لازم برخوردار نمی‌باشد. لذا دایره علامات، از صحت حمل خالی شده، تبعاً از کاربرد آن بحث نمی‌شود. میزان کاربرد دیگر علامات به نوع

استفاده از علامت باز می گردد به این توضیح که محل استفاده از علامت چه نوع علامتی را طلب می کند، در صورتی که نیاز به سرعت باشد و دقت زیاد لازم نباشد، از تبادر یا قول لغوی استفاده می شود، در صورتی هم که نیاز به دقت معنایی بالا باشد و سرعت از اهمیت کمتری برخوردار باشد، اطراد علامت مناسبی خواهد بود. دقت معنایی قول لغوی نیز بستگی به مدون آن دارد، لذا با شرایط خاص می تواند این علامت ، همچون اطراد عمل کند.

منابع

السبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه ، مؤسسه الامام الصادق ع، قم چاپ 24، 1439 ق

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، 15جلد، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، 1414 ق

صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول (طبع دار المنتظر)، بیروت چاپ اول 1405 ق

عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، رسائل المحقق الکرکی، 3 جلد، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی و دفتر

نشر اسلامی، قم - ایران، اول، 1409 هـ ق

عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، 13 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم

السلام، قم - ایران، دوم، 1414 هـ ق

نرم افزار نور، برنامه جامع فقه اهل بیت 2 ، نرم افزار اصول فقه

